



خیلواکی

استقلال

www.esteghlal.net

نویسنده : نجیب سخی

سه شنبه ۰۲ جون ۲۰۲۰

اسلام و موسیقی

دانشمندان مسلمان بزرگترین مخترعین و پایه گذاران نظریه موسیقایی در جهان هستند ، که کتاب موسیقی الکبیر حکیم فارابی ؛ در حقیقت بنیاد علمی موسیقی انسان را برای اولین بار کشف و قانونمند میکند ؛ .
برای ارزیابی و درک وضعیت معاصر اسلام و موسیقی ، گشایش سریع و خلص پس منظر تاریخی در زمینه اجتناب ناپذیر ؛ بلکه واجب است .

اسلام در اواخر قرن اول هجری بحیث یک تشکل سیاسی اخذ موقعیت میکند ؛ لهذا تمام عواملی که بتواند در بقا و انکشاف این تشکل مؤثر باشد ؛ همه را در خدمت خود میگمارد .

امپراطوری اسلامی خیلی زود این واقعیت و ضرورت را درک و حس میکند ، که زور شمشیر و شهادت همه درد ها را دوا نیستند ؛ بناً برای بر پا نگهداشتن یک امپراطوری ؛ قوای نظامی و اداری آن به دانستن و فراگرفتن ؛ تاریخ ، جغرافیه ، ریاضی ، فزیک و ... ؛ بطور خلاصه بآموختن علم ضرورت دارد . بنا به همین احتیاج است که ترجمه آثار علمی آن روزگار از زبانهای دیگر به زبان عربی آغاز گردید ؛ مثلاً در عصر مامون عباسی همه آثار ارسطو به عربی ترجمه شدند . (۱)

در حقیقت همین آمیزش علم و ایمان است ، که از اواخر قرن هفتم الی قرون شانزدهم – هفدهم میلادی ؛ اسلام و تمدن اسلامی را رایت بردار علم و دانش جامعه انسانی ساخته بود .

در قرون پانزدهم و شانزدهم انقلاب صنعتی در اروپا و غرب اتفاق افتاد ، این اتفاق جهش عظیمی بجلو بود ، که غرب نه تنها از دول و تمدن اسلامی ؛ بلکه از تمام مدنیتهای جهان در آنزمان سبقت بیسابقه گرفت .
غربیها با استفاده ازین جهش و تحول؛ برای بهره کشی از باقیمانده جهان و انسانیت خود را به نیروی استعمارگر و انحصارگر تبدیل کردند، برخورد و تماس مدنیت اسلامی که قوت حاکم آنروزگار بود. این نیرو را در سه مرحله میتوان خلاصه نمود.

اول : در جریان قرن هجدهم برملاً گردید که شناخت علمی تمدن اسلامی یا بخش علمی موجودیت اش ، در حل مسائل کوتاه و دوران خورده شده است؛ زیرا برای جذب تحولات جدید علمی و اجتماعی آماده و مساعد نیست.
بحیث یک قدرت پیشقدم سیاسی- مذهبی که ریشه در قرون اوسطی دارد؛ پا فشاری میکند.

دوم : در جریان قرن نهم اسلام زیر فشار، دسیسه و کمک استعمار در بخش ایمانی و عقیدتی اش کاملاً محدود و محصور شده؛ از بینش علمی عصر خود منزوی میگردد؛ زیرا این بینش ادامه انقلاب صنعتی است ؛ نه پی آمد جامعه دهقانی- مذهبی ، که جوامع اسلامی تا امروز نتوانسته اند انقلاب صنعتی را تکمیل کنند.

سوم : در شروع قرن بیستم پیدایش اسلام بعد استعماری است ، که زاده همین اصطکاک و آمیزش دو قرن ماقبل است، که امپراطوری اسلام تجزیه مادی شده و منحیث مذهب ایمان را می پذیرد؛ اما علم و تحول را بطور ضمنی و تلویحی نادیده گرفته، حتی آنرا انکار میکند .

در آخر قرن نهم و شروع قرن بیستم سه شعبه یا فرقه در اسلام بوجود آمدند، که از تضاد ، برخورد و آمیزش اسلام با استعمار منشأ میگیرند. این سه شعبه عبارتند از: دیوبندی های شبه قاره هند (جمعیت الاعلامی پاکستان ادامه آنست) ، اخوان المسلمین الازهر در مصر و وهابیه در شبه جزیره عربستان .

روشی را که این سه دسته در نگرش عملی و نظری اسلام عام نمودند؛ بدون تردید آنرا میتوان اسلام بعد استعمار نامید ؛ زیرا قبل بر آن چنین وضعیتی در اسلام حاکم نبود .

این سه شعبه در واقعیت وارسته و پی آمد یک دیدگاه هستند ، که در سه منطقه جغرافیائی متفاوت بنامهای جداگانه تر رایج شده اند . (۲)

این سه فرقه در تجانس اصولی با استعمار اسلام را حرف بحرف قبول دارند ؛ اما تحول و تمدنیکه اسلام در طول موجودیتش خلق کرده ، یعنی آنچه که تحول انسان مسلمان در قید زمان است ؛ از آن چشم می پوشند؛ زیرا تکامل و تحول را در بطن جامعه نفی و انکار میکنند؛ از اینجاست که در برابر قریب دو میلیارد مسلمان روی زمین؛ حتی یک کشور پیشرفته مسلمان در عصر ما وجود ندارد؛ زیرا سنت تجمع را که هدف از آن تطبیق اسلام با تحولات عصرش بود؛ در اسلام بعد استعماری کاملاً حذف شده ؛ مسلمان معاصر اصلاً آنرا نمیشناسد! در عوض بلندترین سطح بیسوادی و فقر را همین نفوس مسلمان با خود دارد؛ زیرا سواد آموزش را برای نصف جامعه ، یعنی زنان و دختران ممنوع و حرام اعلان کردند .

جامعه مسلمانهای جهان از بدو پیدایش اسلام ؛ قرآن را بحیث قانون ناب الهی مؤمنانه مدت هزار و چهار صد سال ؛ به پابندی و اطاعت؛ آنرا عملی و اجرا کردند و میکنند ؛ در پرتو قرآن و در طول زمان رشد نموده و به پله های از پیشرفت و ترقی رسیدند که قبلاً کسی بدان دست نیافته بود؛ لهذا این سه شعبه ادعا دارند، که این هزار و چند صد سال تحول را نادیده باید گرفت ؛ در دوباره نگرش مفاخر اختراعات و نوآوری های ملت مسلمان در بعد تاریخی آن هیچ علاقه و دلچسپی نداشته و ندارند. و اگر هم بآن اشاره ئی بکنند در قید دیدگاه قرون اوسطائی میباشد؛ زیرا هر قدمی که انسان جامعه مسلمان بر میدارد باید زیر سایه مذهب و اعتقاد مذهبی باشد ؛ لهذا تحمل و دگر اندیشی را نفی کرده تمام جامعه بدیدگاه واحد رجعت داده می شود. قیودات قرون اوسطائی را بر جامعه قرن بیستم تحمیل مینمایند .

چون زیرساختهای جامعه قبلاً بوسیله استعمار مضمحل گردیده است ؛ ممانعت پیشرفت شعور و روساختهای اجتماعی را زیر عنوان مبارزه با کفر الحاد و ... این ها به عهده میگیرند . از اینجاست کاین اسلام بعد استعماری پنداشته می شود؛ زیرا منافع ارتجاع و استعمار را، منافع امت مسلمان قلمداد میکنند!! مثلاً در افغانستان در ختم دوره

امانیه هشتادوسه هزار شاگرد از اناث- ذکور در مکاتب مشغول تحصیل بودند، که همین تعداد متعلمین در عصر نادر که شریک دیوبندیها بود، به چهار هزار و پنجصد و نود یک نفر شاگرد و یکصد و شصت پنج معلم تقلیل کرد. برای طبقه اناث تحصیل ممنوع شد (۳). این ارقام یک نزول نود پنج فیصد را در ظرف سه تا چهار سال نشان میدهد ، درحقیقت آموزش را برای طبقات عامه مردم ممنوع کرده و این همان چیزی بود که استعمار و ارتجاع آرزو داشتند .

فرد مسلمان بین اسلام و تمدن اسلامی حق دارد یکی را انتخاب کند، یعنی بین علم و دانش ابن سینا ، ابن رشد، الفارابی و هزاران دانشمند تمدن اسلامی، بازخوانی و تطبیق حرف بحرف قرآن یکی را باید قبول کند ؛ طبعیاً هر مسلمانی بدون تأمل قرآن را می پذیرد، و اگر کسی گفت نه؛ من هم قرآن را قبول دارم و هم اثرات قرآن یعنی تمدن اسلامی را که در طول هزار چند صد سال در سایه قرآن خلق شده و انکشاف نموده است ! ؛ او را سرزنش کرده و درازمدت غائب و نابودش میکنند! این دیدگاه بشدت در جریان قرن بیستم از طرف دیگران زیر نام مبارزه با کمونیزم به وساطت دول دستنشانده مورد حمایت و پشتیبانی قرار گرفت ؛ سقوط امان الله در افغانستان، داکتر مصدق در ایران ، داکتر سکارنو در اندونیزی و ... مثال کسانی هستند ، که باسلام و تمدن اسلامی ایمان راسخ داشتند ؛ اما نابود شدند .

نگرش تاریخ دانش انسانرا تغیر جهت داده اند ؛ هر جا که ذکری از دانش و تاریخ تمدن شد ، آنرا بنام تفکر یونان و روم مربوط ساختند؛ در حالیکه هیچ اثری تحریری در روی زمین باقی نمانده برای ثبوت موجودیت دانش باستانی یونان و روم ؛ باستانیای ترجمه های عربی این آثار! . دانشمندان مسلمان یادداشتها ، نوشته ها و تفکرات دانشمندان و فلاسفه باستان را ترجمه کرده و بدانها تفسیر ، انتقاد و تکمله نوشتند ؛ آنچه را که امروز در غرب دانش یونان و روم میدانند در حقیقت همین ترجمه ها، تکملاها و انتقادات حکما و فلاسفه تمدن اسلامی است ؛ چون تمدن اسلامی حذف گردید؛ لهذا این تکمیلات و تکاملات همه بنام یونانی ها قلمداد و ثبت شدند؛ بطور مثال آنچه دانشمندان مسلمان در موسیقی بوجود آوردند، امروز همه بنام پیتاگور یا موسیقی پیتاگوری خوانده می شود؛ در حالیکه پیتاگور و تمام جهان باستان، یونانیها و روم ها عدد صفر را نمیشناختند، چگونه میتوانستند در بحث موسیقی علمی متکی باصول ریاضی، حاکم و کامل باشند؟؟ در حالیکه صفر ،الجبر ،الکریتم ... کشف و ساخته شده بدست محققین مسلمانست .

در آخر قرن بیستم این سه فرقه بنامهای القاعده ،طالب ،داعش ، سلفی و غیره، تمدن اسلامی را چنان بکجراه کشانیده اند، که امروز نسلهای جدید مسلمان حتی باور نمیکند، که تمدن اسلامی در گذشته وجود هم داشته است . اینها گذشت زمان و تحولی را که با خود می آورد و تاثیر آنرا بالای جاندار و بیجان؛ نمیخواهند حس و لمس کنند ؛ لهذا عادات، قواعد، سنن زیست و معیشت حدود دومیلیارد انسان روی زمین را میخواهند ؛ به هزار سال و اندی بعقب برگردانند و برای عملی ساختن این دگم؛ تمام دشمنان اسلام و تمدن اسلامی زیاده از یک صد سال میشود، که این ها را کمک پشتیبانی و تشویق میکنند .

باز خوانی و تطبیق حرف بحرف هر مذهبی که باشد؛ تنها در عصر نزول آن مذهب؛ میتواند انطباق داشته باشد و بس ! ؛ مثلاً بازخوانی و تطبیق حرف بحرف قرآن مجید برای مسلمانیکه در قرون اولیه هجری زندگی میکرد حکم شده بود؛ زیرا مسلمان قرن سیزدهم یا چهاردهم هجری دیگر همان مسلمان قرون اولیه هجرت نیست؛ چون انسان و

مسلمان معاصر شوکت و شأن برکت و بقای سلام را دید و در پرتو آن صنعت ، تجارت، زراعت و سیاست را آموخت؛ در حالیکه انسان قرون اولیه هجری عمدتاً، بجز از چراندن شتر و جمع آوری خرما کمال دیگری را نمیشناخت؛ بدین ملحوظ او کوچکترین حادثه روزمره زندگی اش را بقضا و قدر پیوند میزد ؛ چون شرح عقلانی برای آن نداشت؛ اما این ها مسلمان قرن بیست و یکم را چنان بیچاره، فقیر و بی خبر بار آورده اند، که در دام این دسایس قرون اوسطائی گیر میکند .

از اینجاست که افراد نیمه بی سواد و استفاده جو را زیر نام «عالم دین» در رأس جماعت‌های مسلمانان جابجا میکنند، که منافع شخصی و طرز نگرش فرقه ئی این « عالمان»؛ محک و معیار حلال و حرام در حیات روزمره امت مسلمان قرار گرفته است . عبادت را بحیث غلاف گناه های خود بکار میبرند، یکمقدار عبادت، یکمقدار گناه را خنثی میکند؛ لهذا بازار تقلب، ریا ، تخلف، دروغ، دزدی، احتکار و ... را چنان گرم نموده اند، که در تاریخ جامعه اسلامی چنین رونق نداشته ؛ به نسبت فقر و بیسوادی جانشوزی که در جوامع حاکم است؛ افراد تنها برای بدست آوردن شکم نانی دست به هرزگیها و بیعرضگی هائی می زنند، که وحشت آور است. باین افراد چنین تلقین شده ، که با ادا نمودن نماز های پنجگانه؛ در ختم روز عبادتها بگناه های همانروز مجرا می شود !

این ها خود را در اسلام و اسلام را در خود مزج و ادغام شده درهم نمایش میدهند؛ لهذا هر انتقاد بر فرد خویش را انتقاد و تنقید باسلام قلمداد کرده و شخص منتقد را به کفر و زندیق منسوب و محکوم می کنند.

اینک اسلام بعد استعماری و علمای آنکه تصویر خیلی خلص شانرا در فوق ترسیم نمودیم ؛ موعظه میکنند ، که موسیقی در اسلام حرام است !. اگر شما راست میگوئید پس چرا فارابی ، ابن سینا ، صفی الدین ، رودکی ، جامی ، خسرو و . و .. را در عصر شان سر نزدند؟ چرا سماع را در تصوف جاری نمودند؟! زیرا در آن عصر این علم را داشتند و میدانستند که ناب ترین و طبیعی ترین موسیقی در روی زمین آواز انسان است !! همین آوازیکه بآن آذان داده می شود، همین آوازیکه بآن قرآن تلاوت می شود. هم اکنون در ترکیه و یا مصر مقامهای موسیقی را برای آذان و تلاوت کلام پاک بکار میبرند؛ زیرا این بیخبران از علم و یقین نمیدانند که آواز انسان در نفس خود موسیقی هم است !

در حقیقت موسیقی در اسلام دیوبندی ،خوانی و وهابی ممنوع و حرام است ؛ اما نه در اسلام ناب محمدی ؛ چون در آن علم و یقین شانه بشانه هم قرار داشته از همدیگر تأثیر پذیر بودند .

اگر مقصد از موسیقی بتصویر کشیدن لهو لعب و نمایش جسمی و جنسی باشد ؛ نه تنها در اسلام ؛ بلکه در هر مذهب و مسلکی ممنوع و مکروه است ؛ اما موسیقی بمفهوم علم و افاده عاطفه انسانی و آهنگ زبان انسان و انسان مسلمان ؛ در موردش هیچ آیت ، حدیث و دستور مستند و موجه وجود ندارد ، که آنرا حرام و حتی مکروه نامیده باشد.

بدون تردید تلاوت کلام پاک باساز صورت نمیگیرد ؛ اما انسان میتواند تمام توانائی آهنگی آواز خود را در حین تلاوت بکار ببرد؛ در مورد هیچ محدودیتی حکم نشده است و این خود یک وضعیت موسیقائی است . در عوض هر آله ساز که در روی زمین بوجود آمده، هدف اولی آن تقلید و همرائی آواز انسان بوده ، یعنی آله ساز از آواز انسان نشأت کرده است نه برعکس.

در اسلام موسیقی نیایشی مانند مذهب مسیحی یا چنانچه نزد یونانی ها بود وجود ندارد؛ اما زمانیکه متفکرین اسلام

اسکلت ناقص و متافزیک موسیقی یونانی بدست شان رسید؛ فارابی در مقدمه موسیقی کبیر میگوید: «من تمام آثار گذشته ها را مطالعه کردم و منتظر بودم، که مجبور نشوم در موضوعیکه قبلاً ارزیابی شده بنویسم» (۴) تمدن اسلامی نظریه موسیقایی را از تهداب نو کرد، موسیقی را از تقدیس و متافزیک جدا کرد؛ مثلاً رابطه خداوندی و آسمانی بین آواز های هم آهنگ و سیاره ها، که پینتاکور قبول داشت؛ را رد نموده، و موسیقی را تنها و تنها بانسان متعلق ساخت؛ فارابی میگوید: «موسیقی خود را با ساختمان آوازی کلمات در زبانیکه در آن اجرا میشود؛ منطبق و تابع میسازد» (۵) این نظریه فارابی درحقیقت تفاوت موسیقی عرب و مسلمان را از یونان باستان، که موسیقی را تنها یک موضوع فلسفه ریاضی، و یک وسیله برای رسیدن بخدایان میدانست نشان میدهد. در عین زمان سرحد موسیقی تمدن اسلامی را از موسیقی جهان معاصر، که بالای محاسبه اهتزاز پیریزی شده است؛ ترسیم میکند؛ چون نزد یونانی ها موسیقی یک تصویر ذهنی است، و در جهان معاصر موسیقی یک عملیه فزیک صوت یا اکوستیک است؛ اما در شناخت تمدن اسلامی؛ موسیقی بیان احساس و عاطفه انسان بوسیله آوازش است و بهمین علت است که نابترین بعد موسیقی جمع کل را قبول دارد، یعنی توانائی انسان در تولید صدا؛ فارابی میگوید: «یک بخش موسیقی ذاتی است، بخش دیگر بعلوم طبیعی و فزیک مربوط است، قسمتی بمثلثات و ریاضی و عمل موسیقایی عبادات اجتماعی مربوط می شود» (۶) همین عادات است که جوامع متفاوت مسلمان حمد و ثنا، نعت، منقبت که همه حاوی ترکیب اشعار بزبانهای مختلف با الفاظ قرآن هستند، را باواز و ساز میخوانند. همچنان اگر انسان خوشیها، غمها و عاطفه اش را با آوازش بیان میکند؛ این نه گناه است و نه جرم؛ زیرا این احساس و عاطفه و آواز از روز ازل در نهادش جا دارد. اگر حق دارد باین آواز حمد و ثنا و نعت بخواند این حق را هم دارد که بان غزل ترانه دوبیتی و چهار بیتی هم بخواند.

همین موسیقی ئی را که الکندی، فارابی، ابن سینا، صفی الدین جامی، خسرو و صدها دانشمند در مدت چند قرن تاسیس، تنظیم، تعمیر و ترکیب نمودند؛ اسلام بعد استعماری آنرا در یک چشم زدن حرام قلمداد کرد. در عوض غربی ها همین آثار را از اواخر قرن شانزدهم بزبان لاتین و بعداً به ایتالی، فرانسوی و ... ترجمه نموده، که حرکت موج در هوا را از اهتزاز موسیقایی استنباط کردند، که منجر به کشف تلگراف، رادیو، تلفون، رهدار و غیره شد؛ برعکس اسلام بعد استعمار حتی آموزش این آثار را ممنوع و حرام اعلان نمود!! آیا دشمنی بزرگتر و بالاتر ازین میتوان با علم و تمدن اسلامی مرتکب شد؟؟

باید بخاطر داشته باشیم آنچه را که امروز در موسیقی معاصر غرب «گم» مینامند در حقیقت کلمه عربی «جمع» است (۷)، و آنچه را «تون» میگویند، در اصل کلمه عربی «طنینی» است و یا جمع کل و یا تقسیم موسیقایی پرده بدو حصه از نو آوریهای تمدن اسلامی در موسیقی علمی است.

موسیقی ادامه شعر مقفی و موزون است، اعراب که از عصر جهالت شعر میسرودند دامنه شعر در زبان عربی در عهداسلامی خیلی وسیعتر و عقلی تر هم شد؛ ابن خلدون میگوید: «چون غنا تابع شعر است ... نویسندگان و فضلائی که از خواص دولت عباسی بشمار میرفتند از لحاظ دلبستگی ئیکه به فراگرفتن شیوه های گوناگون و فنون شعر داشتند نسبت بآموختن غنا ابراز علاقه میکردند» (۸).

باید دانست که: «موسیقی علم شناخت کمیت آواز هاست!» و در اسلام ناب محمدی فرا گرفتن هیچ علمی در

روی زمین حرام نبوده !!!

این اختراعات و اصطلاحات مربوط بزمانی می شود ، که اسلام بمثابه یک مذهب آزاد و مستقل ؛ تمدن تولید میکرد ، و سماع در تصوف اسلامی عبادت بوده .
امروز که میگویند موسیقی حرام است ، این اسلام وابسته و منحصری است به سه فرقه و امامهای دینی شان ، که تنها تعصب و جهالت را دامن میزنند .

انتهی

یاداشتها

- ۱ - مقدمه ابن خلدون ص ۱۰۳۱ ج دوم
- ۲- سلطنت یاغیستان میشل باری ص ۳۲۹ میگوید : « تفاوت اساسی عقیدوی و نظری بین این سه دسته وجود ندارد » بزبان فرانسوی
- ۳- افغانستان در مسیر تاریخ ج دوم ص ۸۳
- ۴- موسیقی کبیر ص ۲۸ در مقدمه
- ۵- موسیقی کبیر ص ۶۶ جلد اول
- ۶- موسیقی کبیر ج اول ص ۶۶
- ۷- موسیقی کبیر ص ۳۱۲ ج اول ترجمه فرانسوی
- ۸- مقدمه ابن خلدون ص ۱۱۵۷ ج دوم